

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

دلیل دوم أصالة اللزوم؛ «حدیث سلطنت»

بحث در این است که بعد از اینکه قائل شدیم که معاطات مفید ملکیت است، آیا مفید لزوم هم هست یا نه؟ گفتیم باید ادله‌ی أصالة اللزوم را بررسی کنیم. بحث از دلیل اول که عبارت از استصحاب بود، تمام شد. دلیل دوم؛ «حدیث سلطنت» است. دلیل دومی که مرحوم شیخ (اعلی الله مقامه الشریف) برای لزوم معاطات و اساساً بر اصل لزوم در باب معاطات و معاملات ذکر کرده‌اند، «حدیث سلطنت» است، یعنی «الناس مسلطون علی اموالهم».

بررسی سندی این روایت

این حدیث یک بحث سندی دارد که اجمالاً به آن اشاره می‌کنیم، و یک بحث مفصل دلالی دارد. بحث سندی آن این است که این حدیث در هیچ یک از کتب روایی شیعه از کتب اربعه نیامده و تنها در کتاب «عوالی اللعالی» ابن ابی جمهور احسائی آمده است. روی این حساب محقق خوئی (قدس سره) و مرحوم امام (رضوان الله علیه) می‌فرمایند که این روایت از جهت سند مرسل است. روایاتی که در کتاب عوالی اللعالی آمده، هیچ سندی برای آنها ذکر نشده است، می‌گوید «قال رسول الله (ص) الناس مسلطون علی اموالهم»، تمام روایات به صورت مرسل آمده و هیچ سندی هم برای آنها ذکر نشده است. محقق خوئی (ره) می‌فرماید ما أصلاً بر مراسیل - در اینجا تصریح کرده‌اند - مطلقاً اعتماد نمی‌کنیم و این روایت منجر به چیزی هم نشده که بگوئیم بوسیله چیزی ضعف سندش جبران شده است. لذا روی این بیان ایشان اصلاً استدلال به حدیث سلطنت کاملاً از اعتبار می‌افتد.

قابل ذکر است که ایشان عمل مشهور را منجر نمی‌دانند. اکنون می‌خواهیم عرض کنیم کسانی که عمل مشهور را جابر ضعف سند می‌دانند، ظاهراً نباید در این روایت مشکلی داشته باشند. این روایت در بسیاری از کتب فقهی امامیه آمده و تردیدی نیست که فقها بر طبق این روایت عمل کرده‌اند و به آن استدلال کرده‌اند. لذا استدلال آنها جابر ضعف سند است. مواردی را یادداشت کرده‌ام، مثلاً مرحوم شیخ طوسی (ره) در کتاب خلاف جلد 3، صفحه 171 - البته آنجا می‌فرماید «و ایضاً روی عن النبی (ص) إنه قال الناس مسلطون علی املاکهم» - . در خود عوالی اللعالی می‌گوید «الناس مسلطون علی اموالهم»، ولی در اینجا شیخ (ره) می‌فرماید «روی الناس مسلطون علی املاکهم»، که یک فرقی هم بین اموال و املاک است که بعد عرض می‌کنیم. همچنین مرحوم شیخ (ره) در مبسوط، جلد 3، ص 272، باز استدلال کرده است.

بعد از ایشان، ابن ادریس (ره) در کتاب سرائر، جلد 2، صفحه 382، به این روایت استدلال کرده است. سپس فاضل آبی (رض) در

کتاب کشف الرموز که شرح مختصر النافع است، در جلد 1، صفحه 465، گفته «و يؤيده قولهم الناس مسلطون على اموالهم». اگر عبارات فقهاء همه «رؤى» یا «يؤيد» بود، باز این جابر نبود. در صورتی می‌توانیم این کلمات فقها را جابر ضعف سند قرار دهیم که فقها به این حدیث «الناس مسلطون على اموالهم» استدلال کرده باشند و الا اگر بگویند «يؤيده» که آن را مؤيد قرار داده باشند، فایده‌ای ندارد. اما همین فاضل آبی (رض) در کشف الرموز گر چه در بعضی جاها دارد «يؤيده»، اما در بعضی جاها هم تصریح می‌کند، مثلاً در جلد 2، صفحه 71، می‌گوید «الوصية تصرف في المال، فيجوز للمالك كيف شاء لقولهم: الناس مسلطون على اموالهم»؛

وصية تصرفي في مال است، که به هر نحو بر مالک جایز است، به دلیل حدیث سلطنت. باز این نکته را هم بگوئیم که در همین عبارات فقهاء، گاهی اوقات این حدیث را منسوب به پیامبر (ص) قرار داده‌اند و گاهی می‌گویند «لقوله (عليه السلام)»، که فقهاء معمولاً «عليه السلام» را برای امام معصوم (ع) ذکر می‌کنند. می‌گویند «لقولهم الناس مسلطون على اموالهم ترك العمل بذلك في الحربي»؛ این «الناس مسلطون» تنها جایی که به آن عمل نمی‌شود در کافر حربی است. چرا؟ «لقوله تعالى وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا» که «ظلموا» را به «كفروا» معنا کرده است. باز در جلد 2، صفحه 91 می‌گوید «و الاشبه أن جميع تصرفاته من الاصل لوجه الاول إن الناس مسلطون على اموالهم»؛ یعنی همین کشف الرموز اگر در بعضی موارد تعبیر به تأیید آورده، در بعضی موارد دیگر تعبیر «لأن»؛ استدلال آورده است. محقق حلی (ره) در رسائل، صفحه 307 دارد، مرحوم علامه در مختلف شاید حدود ده مورد به این حدیث «الناس مسلطون على اموالهم» تمسک کرده است.

فخر المحققین (ره) در ایضاح الفوائد در چند مورد به آن تمسک کرده است. مرحوم شهید (ره) در غایة المراد در چهار مورد به آن تمسک کرده است. در کتاب التنقيح الرائع که شرح مختصر الشرايع است در هفده مورد استدلال کرده. ابن فهد (ره) در المهذب البارع به این حدیث استدلال کرده. محقق کرکی (ره) در کتاب جامع المقاصد بیش از 22 مورد به این حدیث استدلال کرده. شهید ثانی (ره) در مسالك، مقدس اردبیلی (ره) در مجمع الفائدة، شهید اول (ره) در کتاب لمعه، به این حدیث تمسک کرده‌اند. ما کلمات فقهاء را از زمان شیخ (ره) بررسی کردیم، اگر نگوییم همه‌ی فقهاء، اکثریت قریب به اتفاق فقهاء به این روایت تمسک کرده‌اند. آیا می‌توان چنین روایتی را رمی به ضعف کرد و گفت چون این روایت در کتب امامیه نیامده مثلاً قابل قبول نیست؟! بنابراین به نظر ما اگر روایت، مرسله هست (که مرسل هم هست)، اما آنچه که ضعف سند را جبران می‌کند، عمل مشهور است.

بررسی دلالت این حدیث

بعد از بحث سندی به بحث دلالتی می‌پردازیم. ببینیم از این حدیث «الناس مسلطون على اموالهم» چگونه می‌توان لزوم معاملات را استفاده کرد؟ ابتدا یک نکته‌ای را عرض کنیم و بطلان آن را بیان کنیم.

فرمایش محقق خوئی (ره)

در کلمات برخی از فقها از جمله محقق خوئی (قدس سره) می‌فرمایند این روایت غیر از مسأله‌ی اشکال سند، اشکال دلالتی هم دارد و اشکال دلالتی آن این است که حدیث می‌گوید «الناس مسلطون على اموالهم» □ «مسلطون» را معنا کرده‌اند «أی مستقلون فی التصرف»، مردم استقلال در تصرف دارند. و این برای دفع مسأله‌ی محجوریت است. یعنی می‌خواهد مسئله حجر را کنار بگذارد. اگر کسی مالی دارد خودش به تنهایی می‌تواند تصرف کند، لازم نیست که دیگری به او نظر دهد و دخالت کند و اشراف داشته باشد. آیا می‌توان این معنا را از این حدیث استفاده کرد که «الناس مسلطون على اموالهم» را به «استقلال در تصرف» معنا کنیم؟ به نظر ما معنا از روایت خیلی بعید است. برای بیان «استقلال در تصرف» اینطور تعبیر نمی‌کنند! فقهاء در

کتب فقهی که به این روایت تمسک کرده‌اند، کسی از این روایت، «استقلال در تصرف» را استفاده نکرده، و این احتمال که عرض کردم در کلمات غیر از محقق خوئی(ره) هم آمده، اما یک احتمال بسیار بعید و بر خلاف ظاهر است. اولاً: در این عبارت شارع در مقام بیان یک مطلب کلی است، «الناس مسلطون»؛ مردم بر اموالشان تسلط دارند که بخواهند بیع کنند، هبه کنند، صلح کنند یا نگهدارند. بحث در این نیست که استقلال در تصرف دارند یا استقلال در تصرف ندارند. ثانیاً: اگر واقعاً مسأله‌ی «استقلال در تصرف» بود، مناسب بود امثال صبی، مجنون و سفیه را جدا می‌کرد. محجور را جدا می‌کرد، مفلس را جدا می‌کرد. شارع فرموده «الناس مسلطون» □ «الناس» شامل صبی هم می‌شود، شامل سفیه هم می‌شود.

چنین مواردی را باید بلافاصله مولا بیان کند «الا فی الصبی و السفیه و المجنون» که اینها استقلال در تصرف ندارند و معلوم شود که بقیه «استقلال در تصرف» دارند. ما اگر بخواهیم مسلطون را به «اصل سلطنت» معنا کنیم، درست است اینها خودشان به تنهایی نمی‌توانند، اما به ضمیمه‌ی ولی خودشان می‌توانند. اگر مولا از ابتدا فرموده بود «الناس مستقلون فی التصرف»، اینجا می‌گوئیم چرا نگفتی «الا فی الصبی و السفیه و المجنون»، اما اگر گفتیم «الناس مسلطون علی اموالهم»، می‌گوئیم صبی تسلط بر اموالش دارد، منتهی شارع یک شرطی قرار داده و آن اینکه ولی او هم باشد. شما می‌توانید بگوئید سفیه استقلال دارد اما به شرط اینکه با ولی‌اش باشد. اما این درست نیست. فارقش همین است. اگر مولا از ابتدا فرموده بود «الناس مستقلون فی التصرف» □

می‌گفتیم چرا استثنایش را ذکر نکردی؟ سفیه استقلال ندارد، صبی استقلال ندارد، مجنون استقلال ندارد. اما وقتی می‌گوئیم که «الناس مسلطون»، می‌گوئیم صبی استقلال دارد و یک شرطی هم دارد، مثل اینکه شما در بیع می‌گوئید شما سلطنت در بیع دارید اما شرطش این است که معلوم هم باشد. اما این معنایش تخصیص در سلطنت نیست، یعنی مشروط بودن به یک شرط در این بیان ما می‌آید، در صبی مشروط به یک شرطی است، در سفیه مشروط به یک شرطی است، اما اسمش تخصیص نیست. پس عرض ما این است که شما اگر بخواهید روایت را به استقلال معنا کنید، اگر مولا در مقام بیان مستقلین در تصرف بود، باید همان وقت استصحاب می‌شد. عرض ما این است که اگر مولا در مقام بیان مستقلین در تصرف بود و می‌خواست بگوید چه کسی استقلال دارد، باید آن کس که استقلال ندارد را بیان کند. اما وقتی می‌گوئیم بحث استقلال نیست، بلکه بحث اصل سلطنت است، هر کسی مالی دارد سلطنت دارد، حتی صبی و سفیه، منتهی آن سلطنتش در اینجا مشروط است، اما سلطنت دارد، تخصیص هم به وجود نمی‌آید. اما اگر بخواهیم بگوئیم چه کسی استقلال دارد، اما صبی و سفیه استقلال ندارند، تخصیص لازم می‌آید.

نقد استاد بر فرمایش محقق خوئی(ره)

حال دو جواب داریم؛ جواب اول اینکه این فرمایش محقق خوئی(ره) که بگوئیم «الناس مسلطون ای مستقلون فی التصرف»، این بر خلاف ظاهر است. از این مطلب که بگذریم، مرحوم شیخ انصاری(اعلی‌الله‌مقامه‌الشریف) استدلال به این روایت را طوری ذکر کرده‌اند که دیگر شبهه مصداقیه مطرح نشود. دیگران وقتی می‌خواهند به این روایت استدلال کنند طوری استدلال کرده‌اند که استدلالش در ما نحن فیه، از باب تمسک به عام در شبهه‌ی مصداقیه می‌شود. می‌گوئیم یک معامله‌ی معاطاتی شده - که حالا فرض ما معاطات است -، نمی‌دانیم لازم است یا نه؟ نمی‌دانیم اگر بایع فسخ کرد، معامله به هم می‌خورد یا به هم نمی‌خورد؟ نمی‌دانیم. اینجا می‌گوئیم الان مشتری بر مالش سلطنت دارد، اگر بایع گفت «فسخت»، می‌گوئیم آقای مشتری تو بر مال خود سلطنت داری، «الناس مسلطون علی اموالهم». اشکالش این است که این تمسک به عام در شبهه‌ی مصداقیه است. «الناس مسلطون علی اموالهم»، این مشتری بعد از اینکه بایع گفت «فسخت»، شاید در ملک بایع آمده باشد، معلوم نیست که این مال، مال مشتری باشد. پس وقتی معلوم نیست که این مال مشتری باشد، تمسک به حدیث سلطنت، برای اثبات لزوم، تمسک به عام در شبهه‌ی مصداقیه می‌شود. مرحوم شیخ(ره) در کتاب مکاسب استدلال به حدیث را به نحوی بیان کرده‌اند، که مسأله‌ی شبهه‌ی

تمسک به عام در شبهه‌ی مصداقیه مطرح نشود. فرموده‌اند شک نداریم الآن که ما بحث می‌کنیم، معاطات راجع به ملکیت است. بحث در لزوم و عدم لزوم بعد از این است که برای ما روشن شده که معاطات مفید ملکیت است. ملکیت به معنای سلطنت فعلیه است.

اگر کسی بر مالی ملکیت داشت، یعنی سلطنت فعلیه بر مال دارد. سلطنت فعلیه اطلاق دارد و ما به اطلاق این سلطنت تمسک می‌کنیم، اطلاق سلطنت به این مشتری می‌گوید تو هر تصرفی را می‌خواهی انجام دهی انجام بده. این یک بُعد اطلاق است. می‌خواهی بفروشی، این مالی که به معاطات گرفتی بفروشی، هبه کن، صلح کن، وقف کن. بُعد دوم اطلاق می‌گوید تو بر مال خود سلطنت داری به طوری که اگر بایع بخواهد مزاحمت کند و مال را پس بگیری، تو سلطنت داری و می‌توانی جلوی مزاحمت بایع را بگیری. می‌خواهیم اینطور استدلال کنیم که بگوئیم حدیث سلطنت اطلاق دارد و می‌گوید این مالی را که مشتری گرفته و مالک شده، بر آن سلطنت فعلیه دارد و این سلطنت، اطلاق دارد، که یکی از مصادیق اطلاق این است که «لَه الْمَنع مِمَّن یزاحمه»، اگر کسی بخواهد مال این را بگیرد و مزاحم شود، مانعش می‌شود. پس اگر منع کرد، نفوذ فسخس از بین می‌رود و آن معنایش این است که لازم است. این بیانی است که مرحوم شیخ(ره) در کتاب مکاسب ذکر کرده‌اند. در اینجا با آن بیانی که ما گفتیم دیگر آن شبهه‌ی تمسک به عام در شبهه‌ی مصداقیه از بین می‌رود. محقق ایروانی(ره) در حاشیه‌ی مکاسب یک اشکالی دارند که البته آن هم شبیه به همین است، اما با یک فرق، که ان شاء الله آن اشکال را عرض می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.